

توانمندی و هویت: دو درک متفاوت از امنیت در مکتب کپنهاک

حسین دهشیار *

چکیده

رقابت و همکاری دو روی سکه روابط بین‌الملل در طول تاریخ بوده‌اند. رقابت به‌ضرورت توجه را معطوف به اهمیت ظرفیت‌های مادی می‌سازد. همکاری از نظر ماهیت، نگاه را به سوی مؤلفه‌های مترتب به کارگزار سوق می‌دهد. امنیت به عنوان بارزترین کالا در چهارچوب تئوریک ساختاری در بطن نظمی برای بازیگر حیات می‌یابد که او در آن از جایگاهی متمایز برخوردار است. توزیع توانمندی‌ها به‌گونه‌ای رقم خورده‌اند که برای او نفوذ را پدید آورده‌اند. در بطن تأکید بر اهمیت هویت کارگزار در شکل دادن به پدیده‌ها و حوادث، نظمی در صحنه روابط بین‌الملل باید حیات یابد که کمترین میزان تعارض هویتی و فزون‌ترین شباهت بین‌الذهانی را حیات دهد. چنین نظمی بستر مساعد برای حیات یافتن نیازهای امنیتی را به

* استادیار روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
(h_daheshiaryahoo.com)

تاریخ دریافت: 1392/4/2 تاریخ پذیرش: 1392/9/25
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دهم، زمستان 1392، صص 61-37.

0 وجود می‌آورد. روابط بین‌الملل مطلوب برای هر بازیگر محققاً بستگی به آن دارد که تا چه حد امکان تحقق امنیت وجود دارد. سؤال مقاله این است که مطلوب‌ترین چهارچوب برای شکل دادن به امنیت کدام است. با درک ماهیت چندبعدی امنیت و اینکه جنبه‌های مادی و اجتماعی، نقشی تعیین‌کننده در شکل دادن به این مقوله دارند، فرضیه مقاله تأکید دارد که محیطی با کمترین تعارض هویتی و بالاترین جایگاه برای بازیگر، محققاً مناسب‌ترین فضای امنیتی را حیات می‌دهد.

واژگان کلیدی: رقابت، همکاری، ظرفیت مادی، ظرفیت هنجاری، امنیت.

مقدمه

در صحنه روابط بین‌الملل، تداوم جنگ و صلح در طول تاریخ از ویژگی‌های انکارناپذیر بوده است. بازیگران با توجه به امکان وقوع جنگ همیشه متوجه بوده‌اند که تهدید را باید به عنوان مؤلفه‌ای گریزناپذیر پذیرا شد. به همین روی بوده است که سه عنصر صلح، قدرت و امنیت مداوماً یکدیگر را همراهی کرده‌اند. دغدغه اصلی بازیگران این بوده است که روابط بین‌الملل چه ماهیتی را کسب کند که فزون‌ترین و دائمی‌ترین حجم از امنیت در برابر و قابل دسترسی باشد. چه نوع نظامی حیات یابد که استعداد بالایی را برای شکل گرفتن امنیت که پرارزش‌ترین کالا برای یک بازیگر است، به معرض نمایش بگذارد. یک دیدگاه توجه را معطوف به توزیع توانمندی‌ها در سطح سیستم معطوف می‌کند، درحالی‌که نگاه دیگر توجه را متوجه کارگزار در تعامل با ساختار می‌کند. ساختارگرایان بر این باور هستند که نظامی که در آن بازیگر بالاترین جایگاه را در اختیار داشته باشد، فزون‌ترین میزان امنیت را تحقق می‌دهد. درک معطوف به محیط درونی بازیگر آن نظامی را مطلوب می‌یابد که در آن هویت‌های واحدهای تعامل‌گر کمترین تعارض را به نمایش بگذارند. سؤال مقاله این است که مطلوب‌ترین چهارچوب برای شکل دادن به امنیت کدامین است. با درک ماهیت چندبعدی امنیت و اینکه جنبه‌های مادی و اجتماعی، نقش تعیین‌کننده در شکل دادن به این مقوله دارند، فرضیه مقاله تأکید دارد که محیطی با کمترین تعارض هویتی و بالاترین جایگاه برای بازیگر، محققاً مناسب‌ترین فضای امنیتی را حیات می‌دهد.

1. تنیدگی صلح، قدرت و امنیت

بحث و گفت‌وگو در خصوص روابط بین‌الملل می‌بایستی دو واقعیت درهم‌تنیده را در بر بگیرد. بازیگران در خلأ به رفتارهای خود شکل نمی‌دهند، بلکه به‌شدت متأثر از فضای درونی و محیط بیرونی هستند. آنچه برای بازیگران، مؤلفه‌های حیات‌دهنده تصویر مثبت یا منفی آنان از قلمرو روابط بین‌الملل می‌باشد، برآمده از نیروهایی است که آنان در قوام گرفتن آنها مؤثر بوده‌اند و ایفای نقش کرده‌اند یا اینکه بازتاب نیروهایی است که عملکردشان خارج از کنترل آنان بوده است. تصویری که از روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد، در انزوا پدیدار نمی‌شود، بلکه ماهیتی کاملاً تکوین یافته دارد. در بطن یک فرایند است که ذهنیت به وجود می‌آید و این به معنای تأثیرپذیری مستقیم و فزاینده از چهارچوب‌های بیرونی و تعاملات داخلی است. بازیگران بدون در نظر گرفتن حوزه جغرافیایی که در آن مستقر هستند یا مقطع زمانی که در آن قرار دارند و بی‌توجه به گستره نفوذ و میزان اقتدار خواهان در اختیار داشتن «صلح، قدرت و امنیت» بوده‌اند (Buzan, 1984: 109). این سه با وجود اینکه مفاهیم متعارض در فهم و استدلال در حیطه روابط بین‌الملل بوده‌اند، اما مطلوبیت فراوان را دارا هستند. البته ضرورت است توجه شود بازیگران تعریفی را که از این سه مفهوم دارند، میزانی که از سه طلب می‌کنند و اولویتی که برقرار می‌سازند، کاملاً متناسب با ویژگی‌های داخلی کشورها، شرایط تاریخی و ماهیت سیستم بین‌الملل است.

آنچه کاملاً محرز است، این نکته است که بازیگران جدا از اینکه چه شیوه‌ای را اتخاذ و چه چهارچوب ارزشی را دنبال کنند، خواهان بسته‌ای هستند که هر سه این مفاهیم را برای آنان به ارمغان بیاورد. بازیگری که صلح را تجربه می‌کند، محققاً برخوردار از امنیت و شکلی از قدرت را بهره‌مند است. در اختیار داشتن امنیت ضرورتاً در بطن خود، قدرت و صلح را به نمایش می‌گذارد. قدرت هرچند ممکن است به طور اتوماتیک فضای مطلوب را به وجود نیاورد، اما استعداد وسیعی را شکل می‌دهد که صلح و امنیت به صحنه بیایند. این سه مفهوم به‌شدت درهم‌تنیده هستند و ارتباط اندام‌وار بین آنان وجود دارد. این بدان معنا است که برای هر کدام از این سه در شکل غیرقابل‌چالش و فارغ از تهدید وجود داشته و می‌بایستی در

رابطه مستقیم با دیگر مؤلفه‌ها باشد. در این حالت انتخابی وجود ندارد، بلکه ضرورت، حضور تعاملی هر سه است. قدرت بدون امنیت بی معنا است و صلح بدون قدرت امکان‌پذیر در شکل عزم‌وار آن، قابل تحقق نیست. پویایی روابط بین‌الملل به خاطر همین تنیدگی است. نمی‌توان امنیت داشت، اگر قدرت وجود نداشته باشد. در عین حال در صورتی که قدرت در اختیار باشد، اما هراس امنیتی مداوم و فزاینده باشد، ارزشی برای این قدرت نباید قائل شد. امنیت و قدرت در صورتی که نتوان صلح را در آغوش کشید، کمترین ارزش را به صحنه می‌آورند. حال سؤال این است که در چه شرایطی می‌توان این سه را رؤیت‌بخش کرد.

در عصر معاصر با توجه به شرایط بین‌المللی و تحولات داخلی در بسیاری از کشورهای جهان به بین‌الملل‌گرایی توجه فراوان شده است. این باور حیات یافته است که بیش از همیشه ضرورت رابطه، وابستگی و جامعه‌پذیری وجود دارد. تکوین‌گرایان نقش فزاینده برای هویت در حیات دادن به رفتارها قائل هستند و اعتقاد دارند که هویت ماهیتی «رابطه‌ای»¹ دارد و به همین روی سیال و تأثیرپذیر است. هویت شکل می‌گیرد و تداوم پیدا می‌کند، از لحاظ اینکه روابط وجود دارد. این به معنای متنی بودن منافع است؛ چون برخاسته از روابط است (Keohane, 1998: 390) اینان به همین جهت بین‌الملل‌گرایی را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند؛ چون هویت‌ها از جهت رابطه که بین بازیگران وجود دارد، آن را مثبت می‌نگرند.

لیبرال‌ها که تأکید فراوان بر نهادها چه در شکل سازمان‌ها، ارزش‌ها یا رژیم‌ها دارند، این اعتقاد را به صحنه می‌آورند که گسترش نهادها ضرورت غایی است. این نهادها هستند که نقش قاطع در حیات دادن رفتار بازیگران ایفا می‌کنند. پذیرش ارزش‌های همسو عضویت در سازمان‌های مشترک و پایبندی به قوانین مستقر، بازیگران را در مسیری حرکت می‌دهد که بین‌الملل‌گرایی را نه تنها مطلوب، بلکه ضروری بیابند. لیبرالیسم به ضرورت تأکید بر اقتدار نهادها و ارزش‌هایی که ماهیتاً دموکراتیک هستند، شرایط را فراهم می‌کند که بازیگران به سوی تعامل و همکاری حرکت کنند (Owen, 1994: 87-88). تعامل و همکاری فضای بین‌الملل‌گرایی را فرصت تبلور و حیات می‌دهند. واقع‌گرایان ساختاری بر این اعتقاد هستند که بازیگران

دغدغه اصلی را به سوی کسب امنیت معطوف کرده‌اند. امنیت در انزوا حیات نمی‌یابد، بلکه نیازمند حضور فعال در صحنه است. امنیت در بطن فزون‌ترین میزان قطعیت شکل می‌گیرد. پس می‌توان بیان داشت که جامعه‌پذیری و رقابت دو جنبه فرایندی هستند که از طریق آن تنوع رفتارها و پیامدها کاهش می‌یابند

(Waltz, 1999: 77). بین‌الملل‌گرایی به‌ضرورت هنگامی شکل می‌گیرد که تفاوت‌ها به حداقل رسیده باشند و تنوع رفتاری به شکلی قابل‌مدیریت رسیده باشد. تکوین‌گرایان¹، لیبرال‌ها و واقع‌گرایان ساختاری هر سه خواهان حیات دادن به افزایش قطعیت در صحنه روابط بین‌الملل، خواهان کاهش دادن تفاوت‌های رفتاری و ادراکی و به حداقل رساندن سوءتعبیر هستند. لیبرال‌ها نهادگرایی را شیوه مطلوب می‌یابند و تکوین‌گرایان همسویی هویت‌ها در بطن روابط و واقع‌گرایان ساختاری جامعه‌پذیری را با توجه به اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌الملل را شیوه مطلوب می‌یابند.

2. شکل‌های متفاوت بین‌الملل‌گرایی

همان‌طور که مطرح شد، سه مفهوم صلح و قدرت و امنیت از تنیدگی هنجاری و اندام‌وار برخوردار هستند؛ به عبارت ساده‌تر یکی بدون دیگری وجود نخواهد داشت و حیات آنها به یکدیگر مرتبط است، ولیکن باید توجه کرد که در بطن حضور امنیت محققاً اعتراف به وجود قدرت و صلح مورد نظر است. وجود امنیت چه در معنای منفی و چه در شکل مثبت آن به‌ضرورت معطوف به تجلی صلح و در اختیار داشتن قدرت است. بدون وجود صلح و قدرت امکان تصور امنیت برای هیچ بازیگری وجود ندارد. با درک این نکات بود که مطرح شد چرا امروزه میل فزاینده‌ای به سوی بین‌الملل‌گرایی حیات یافته است. همه خواهان قاعده‌مند شدن روابط بین بازیگران هستند. گروهی ایجاد نهادها، برخی حیات یافتن انتظارات مشابه و تعدادی نیز تشدید جامعه‌پذیری را مطرح می‌کنند. این سه در چهارچوب سه نظریه متفاوت بیان شده است، هرچند غایت یکسانی را مطرح می‌کنند که آن هم کسب امنیت است. تعاریف برای امنیت متفاوت در چهارچوب سه دیدگاه

1. Constructivists

می‌باشد، اما هر سه آن را بالاترین ارزش می‌یابند.

بین‌الملل‌گرایی از آن روی امروزه مطلوب جلوه می‌کند که با توجه به شرایط، چهارچوب مطلوبی برای تحقق امنیت متصور می‌شود. البته انواع متفاوتی از بین‌الملل‌گرایی به تصویر کشیده می‌شود که بیشتر نیز سعی می‌شود با در نظر گرفتن قالب‌های فکری مسلط باشد. سه نوع بین‌الملل‌گرایی تعریف شده است (Halliday, 2009:47)؛ بین‌الملل‌گرایی لیبرال¹ با تأکید بر نهادها و ارزش‌ها است که به صحنه می‌آید. بین‌الملل‌گرایی انقلابی² هدف را محو سرمایه‌داری و نابودی کلیت آن می‌داند. بین‌الملل‌گرایی هژمونیک³ هدف را تفوق قرار می‌دهد. محرز و قطعی است که هر سه نظریه بین‌الملل‌گرایی را هدف قرار داده است، اما تفاوت اساسی وجود دارد که این بین‌الملل‌گرایی چه ماهیتی باید داشته باشد. اصولاً دو نوع نگاه در روابط بین‌الملل غلبه دارد؛ در رابطه با اینکه چگونه می‌شود در بهترین و مطلوب‌ترین شکل امنیت را حیات داد. فروپاشی نظام کمونیستی در سال 1992 این دو چهارچوب فکری را کاملاً بلامنازع ساخته است. در بطن این دو قالب است که گونه‌های متفاوت در شکل زیرمجموعه شکل گرفته‌اند و وجود دارند.

در چهارچوب تفکرات واقع‌گرای ساختاری، توانمندی‌های مادی عامل اساسی در تعریف رفتارها محسوب می‌شوند. توانمندی‌ها دربرگیرنده ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی هستند. بر اساس این دیدگاه ساختار و ویژگی‌های آن عوامل حیات‌بخش تداوم پدیده‌هایی از قبیل صلح و جنگ باید در نظر گرفته شوند. تاریخ بشری هدفمند است. هدف «به‌وسیله اراده انسان یا به جهت الزامات کورکورانه یا مشیت الهی و تداوم عمل آفرینش» معین و مشخص شده است (Huizinga, 1973: 293). واقع‌گرایان ساختاری برخلاف این درک تقلیل‌گرایانه بر این باورند که رفتارها با توجه به جایگاه بازیگر در بطن سیستم شکل می‌گیرد. توزیع توانمندی‌ها در سطح سیستم معین و مشخص‌کننده جایگاه در صحنه بین‌الملل است. اینکه چرا رفتارهای دائم و همیشگی را شاهد هستیم، به خاطر این است که بازیگران در چهارچوب یک سری محدودیت‌ها می‌بایستی به رفتار خود شکل دهند که خارج از کنترل آنان

1. Liberal Internationalism
3. Hegemonic Internationalism

2. Revolutionary Internationalism

است، این محدودیت میزان فزون‌تر یا کمتر ندارد و برای تمامی بازیگران است، اما باید توجه شود که بازیگرانی که حجم بالاتری از توانمندی‌ها را دارند، از قابلیت فزون‌تر برای مدیریت این محدودیت‌ها و تعدیل آنها برخوردار هستند. محیط عملیاتی برای تمام واحدهای سیستم یکسان است، اما نکته واضح این است که بازیگران با ظرفیت‌های بالای نظامی و اقتصادی از قدرت مانور فراوانی در رابطه با محدودیت‌ها برخوردار هستند.

3. شرایط یا کارگزار

در این چهارچوب نظری، استدلال‌های متفاوتی در خصوص بهترین شیوه و روش برای حیات دادن به امنیت وجود دارد. گروهی انباشت قدرت را در اشکال مادی آن، شیوه مطلوب برای تحقق امنیت می‌دانند. هرچند در برابر این دیدگاه، بسیاری بر این اعتقاد هستند که امنیت تنها در بستر توازن امکان‌پذیر است؛ چون «در جهانی متشکل از دولت‌های مستقل، همیشه قوی‌ترین دولت، تهدیدی بالقوه برای بقیه محسوب می‌شود» (Walt, 2005: 61).

به همین روی است که حتی آنانی که صحبت از تک‌قطبی در عصر بعد از سقوط شوروی کردند و آن را بسیار تحسین نمودند تنها به "لحظه تک قطبی" و نه به دوران تک‌قطبی اشاره دارند. (Krauthammer, 2002-3:5). در طول تاریخ بشر به استثنای چندین مقطع کوتاه همیشه شاهد تلاش برای توازن بوسیله بازیگران بوده ایم. بازیگران بی توجه به ارزش‌های حیات دهنده هویت آنان و فارغ از عضویت در نهادها و سازمان‌های متفاوت در طلب بوده‌اند که توازن برقرار باشد. بازیگران آنچه را که نمی‌پذیرند این می‌باشد که قدرت نظامی در یک واحد متمرکز شود. این واقعیت تاریخی بدون توجه به ارزش‌های واحد هژمون یا نهادهای مستقر در آن، واحد بوده است. به این نکته توجه نمی‌شود که بازیگر هژمون خوش‌خیم است یا از ویژگی متفاوتی برخوردار است. بعد از پایان جنگ سرد، این درک از شرایط بین‌الملل از استعداد فراوان برای پذیرش برخوردار شد، در خصوص اینکه هژمونی امریکا شکل گرفته است. هرچند امروزه نیز این پذیرش فزاینده وجود دارد که امکان ندارد «هژمونی امریکا برای مدت نامحدود دوام بیاورد» (Layne, 2006: 37). با

توجه به سوابق تاریخی و با در نظر گرفتن چهارچوب‌های تئوریک مطرح‌شده منطقی به نظر می‌رسد که امنیت را در مطلوب‌ترین شکل ممکن در بستر نبود تمرکز بر توانمندی‌های نظامی و اقتصادی در یک جغرافیای خاص امکان‌پذیر بباییم.

«... تغییر در سیستم و نه تغییر سیستم...» (Waltz, 2000: 5) به دنبال سقوط شوروی به وقوع پیوست. به همین روی باید توجه کرد که ماهیت اصل حیات‌دهنده سیستم همچنان پابرجا است. با توجه به نکته است که می‌توان صحبت از برقراری توازن در روابط بین‌الملل کرد. هرچند نمی‌توان بیان داشت که این فردا چه زمانی پا به صحنه می‌گذارد، اما می‌توان به قطعیت از لحاظ مبانی تئوریک و تجارب تاریخی از حیات یافتن این فردا صحبت کرد. نبود اطمینان به انباشت قدرت - بی‌توجه به کیفیت حیات در جامعه بازیگر هژمون - وسیع است؛ چون «قدرت هژمون به راحتی می‌تواند سوءاستفاده شود، جدا از اینکه چه کسی آن را در اختیار دارد» (Waltz, 1986,341).

واقع‌گرایان ساختاری آن شکل از روابط بین‌الملل را مطلوب می‌یابند که در آن توازن برقرار باشد و تفاوت رفتاری به جهت گسترش جامعه‌پذیری به حداقل رسیده باشد. اما بر خلاف اینان لیبرال‌ها در تمامی شکل‌های هویت محور، نهادگرا و ارزش محور این اعتقاد را دارند که روابط بین‌الملل در شکل مطلوب آن که مساعدترین بستر برای حیات یافتن امنیت است به ضرورت بازتاب مؤلفه‌هایی است که بازیگران نقش قاطع در شکل دادن به آن دارند. برخلاف واقع‌گرایان که به جهت وجود رقابت به قدرت تأکید دارند، لیبرال‌ها آنچه را مهم می‌دانند همانا همکاری قلمداد می‌کنند. حال اگر ارزش‌ها و هویت‌ها در تعارض کمتر و همسویی فزونی‌تر باشند، شاهد این خواهیم بود که هدف بازیگران این است که همکاری تکرار شود؛ چون از این طریق است که همکاری تداوم می‌یابد (Thies, 2004: 177).

هم واقع‌گرایان و هم لیبرال‌ها بر این اعتقاد هستند که منافع، رفتارها را حیات می‌دهند، هرچند که چهارچوب محیطی متفاوت بنیان به وجود آورنده منافع است. بر اساس نقطه نظر لیبرال‌ها «... همه پدیده‌های جمعی - جنگ‌ها، انقلاب‌ها، نهادها یا زندگی فرهنگی - باید به عنوان بازتاب ترجیحات شخصی افراد، تصورات یا اعتقادات قلمداد شود» (jeffrey, 1988: 266)، همیشگی و دائمی بودن که در روابط

بین‌الملل در رفتارها مشخص می‌شود، به‌ضرورت برخاسته از عملکرد نهادها، هویت‌ها و ارزش‌های کارگزاران به حساب می‌آیند. بازیگران در خلأ به اقدام نمی‌پردازند و تحت تأثیر محدودیت‌ها و فرصت‌هایی هستند که ساختارها به وجود می‌آورند، اما توجه باید کرد که در تحلیل نهایی این کارگزار است که به رفتارها و اقدامات حیات و جهت می‌دهد. لیبرال‌های نهادگرا، توجه را معطوف به نقش نهادها می‌کنند، لیبرال‌های جمهوری‌خواه توجه را معطوف به اهمیت ارزش‌های دموکراتیک و تکوین‌گرایان نگاه را به سوی هویت و نقشی که ایفا می‌کند، جلب می‌کنند.

از دید اینان امنیت محصول اعتبار نهادها، ارزش‌های دموکراتیک یا هویت‌های غیرمتعارض باید در نظر گرفته شود. امروزه تکوین‌گرایان از اعتبار فزاینده‌ای در بین نحله فکری لیبرال برخوردار شده‌اند. از زاویه فکری این گروه از لیبرال‌ها، رفتار بازیگران یک «اقدام اجتماعی»¹ است که برخاسته از هویت او می‌بایستی در نظر گرفته شود. در چهارچوب این منطق است که گفته می‌شود باید منافع دولت‌ها را در بطن هویت آنان ترسیم کرد و به بحث نشست. منافع دولت‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه نشان‌دهنده خصلت‌های هویتی بازیگر محسوب می‌شود. هویت ایجاد پیش‌بینی و نظم می‌کند. این قابلیت یعنی مهیا کردن مسیر تحقق پیش‌بینی که در بطن خود حیات‌بخش نظم است، برخاسته از ماهیت هویت در شکل کلی و همه‌گیر آن است. اصولاً هویت سه کار را انجام می‌دهد. هویت به بازیگر و دیگر بازیگران می‌گوید که شما و آنها که هستید و به شما می‌گوید که دیگر بازیگران که هستند (Tajfel, 1981: 255). زمانی که هویت می‌گوید بازیگر چه کسی است، به معنای این می‌باشد که مجموعه‌ای شناختی از منافع و ترجیحات را معین می‌کند. با توجه به این چهارچوب است که اقدام انجام می‌شود یا انتخاب صورت می‌گیرد.

بر اساس این دیدگاه رفتار بازیگر در بطن هویت او شکل می‌گیرد و عوامل بیرون از محیط اجتماعی که تأکید ساختارگرایان است ماهیت ثانوی و تنها محدودکننده بازی هستند؛ پس اگر در خصوص سیاست امریکا در صحنه جهانی صحبت می‌شود، باید توجه به اقدامات امریکا معطوف شود که بازتاب هویت

اجتماعی است و بازیگر آن را دارا است که با توجه به آن منافع و به تبع آن عملکردش مشخص می‌شود. پس در اینکه شرایط تعیین‌کننده هستند یا اینکه اهمیت بازیگر غایی است، پرواضح است که شرایط اهمیت کلیدی را فاقد هستند. آنچه مهم است توزیع قدرت و ماهیت آن نیست، بلکه هنجارها، فرهنگ، قوانین و رویه‌ها هستند که از اعتبار تعیین‌کننده برخوردارند. کارگزار عامل لازم و ضروری است و شرایط و عامل کافی است. از این دید پرواضح است که ساختار بی‌معنی جلوه می‌کند، اگر مجموعه‌ای از هنجارها وجود نداشته باشند که به آن محتوا بدهند. از نقطه نظر تکوین‌گرایان توزیع قدرت نیست که باعث جامعه‌پذیری می‌شود، بلکه رابطه بازیگران با یکدیگر که در بطن آن هویت‌ها به صحنه می‌آیند، تعیین‌کننده کیفیت و اعتبار رفتارها هستند (Desseler, 1995: 459). به نظر تکوین‌گرایان این هویت است که بازیگر را حرکت می‌دهد و به رفتارهای او قوام می‌بخشد. سیستم نقش تعیین‌کننده را برخلاف منطق واقع‌گرایان ساختاری فاقد است. از دید یک لیبرال محتوای فرهنگی، نهادی و هنجاری است که باید در درجه اول بدان توجه شود. اینکه امریکا به ویتنام حمله می‌کند، به نظر کاملاً منطقی و قابل انتظار باید باشد. امریکا دارای هویتی امپریالیستی است، از لحاظ اینکه قدرتی بزرگ است؛ پس حمله به ویتنام را باید اقدامی اجتماعی دانست که در بطن این هویت حیات یافت. رفتارها معنا می‌یابند؛ چون با توجه به هنجارها به آنها نگاه می‌شود. بازیگر در صحنه روابط بین‌الملل فهم خود از دیگران را از طریق هنجارها شکل می‌دهد و بدین روی اگر هنجارها نباشند، رفتارها بی‌معنی می‌شوند. هنجارها، هویت‌ها را از طریق اینکه چه رفتارهایی باید انجام شود، مشخص می‌سازند. دیگران با توجه به آن هویت است که رفتار خود را مشخص می‌کنند و جهت می‌دهند.

توجه شود که تکوین‌گرایان قدرت مادی را نفی نمی‌کنند، بلکه بر این باور هستند که در کنار این نوع قدرت باید تأکید بر قدرت گفتمانی یعنی قدرت دانش، ایده، فرهنگ، ایدئولوژی و زبان شود. آنچه تکوین‌گرایان را از لیبرال‌های ایدئالیست جدا می‌کند، توجه به اهمیت قدرت مادی و بازتاب‌های آن می‌باشد. «ارائه این نظر که فرهنگ و ایدئولوژی برای تحلیل سیاست جهانی ضروری هستند، به این معنا نیست که موضعی ایدئالیستی گرفته شود، برعکس تشخیص این نکته اهمیت دارد

که ایده‌ها، آگاهی و ایدئولوژی با قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی که نوع قابل رؤیت‌تر هستند متصل هستند» (Walker, 1984: 3). این بدان معنا است که از پیش مشخص نیست که بازیگران چه کار می‌خواهند بکنند. اینکه زمان و مکان نباید به توجه آیند، مورد قبول نیست. هویت دولت‌ها یک متغیر است که در بطن تاریخ، فرهنگ، سیاست و حیات اجتماعی تکوین می‌یابد و رشد می‌کند. باید توجه شود که هویت بازیگر که در ذهن ما است یا خود بازیگر به آن اعتقاد دارد، باید تأیید شود. فعالیت‌ها و اقدامات بازیگر است که در این رابطه اهمیت پیدا می‌کند. درک بین‌الذهانی اینجا اهمیت پیدا می‌کند؛ پس وقتی می‌گوییم امریکا سیاست‌های امپریالیستی را در صحنه جهانی دنبال می‌کند، باید اقدامات امریکا آن را بازتولید کند؛ این به معنای تأیید آن هویت مطرح می‌شود.

واقع‌گرایان بر این باور هستند که به جهت اینکه بازیگران در چهارچوبی هرج‌ومرج‌گرا عمل می‌کنند، به شدت تحت تأثیر بهره‌نسی هستند. بازیگران نه تنها خواهان به حداکثر رسانیدن بهره خود از همکاری هستند، بلکه درصدد اطمینانند که بهره آنان بیشتر از دیگر بازیگران باشد یا اینکه حداقل ضرر آنان کمتر از رقیب باشد (Nuruzzaman, 2008: 196). تکوین‌گرایان همکاری را نتیجه ساختار بین‌الذهانی بازیگران می‌یابند که بازتاب هویت آنان است. برخلاف واقع‌گرایان که اعتقاد دارند دولت‌ها تنها یک هویت دارند و آن هم دولت خود منفعت است، تکوین‌گرایان بر این باور هستند که هویت در چهارچوبی تاریخی شکل می‌گیرد و از طریق اقدامات اجتماعی بازیگر بازتولید می‌شود؛ پس باور است که ما مواجه با متن در حال تغییر روابط بین‌الملل هستیم. تهدیدات نه طبیعی هستند، نه غیر قابل اجتناب، بلکه بازتاب شرایط اجتماعی‌اند و به همین روی مشکلاتی که امروزه دولت‌ها با آن مواجه هستند، باید در چهارچوب مفهوم «امنیت جدید»¹ به آن توجه شود (Newman, 2001: 245). از دید تکوین‌گرایان با در نظر گرفتن مفهوم هویت، امنیت در شرایطی شکل می‌گیرد که تعارض هویتی به کمترین شکل متجلی شود. برخلاف نظر واقع‌گرایان ساختاری آن نظامی مطلوب نیست که بیشترین آزادی عمل را برای مقابله با تهدید به وجود آورد، بلکه آن نظامی مطلوب است که کمترین تعارض

1. New Security

هویتی را به صحنه بیاورد. در بطن چنین نظم‌ی است که امنیت فزون‌ترین امکان را برای تحقق خواهد یافت. روابط بین‌الملل هنگامی بیشترین مطلوبیت را برای بازیگر به دست می‌آورد که هویت او در آن بازتولید شود و ساختار بین‌الذهانی بازیگران آن را تأیید کنند. در چنین فضایی است که امنیت در تمامی ابعاد آن امکان تحقق را می‌یابد.

4. نظم: ارزش و توانمندی

فهمی که از روابط بین‌الملل وجود دارد، بستگی فراوان به گرایش‌های تئوریک، ماهیت نظم حاکم بر جهان، معادلات مسلط بر روابط بازیگران و پدیده‌ها و حوادث شایع دارد. گرایش‌های تئوریک با در نظر گرفتن تحولات مادی و دگرگونی‌های معنایی به طور مداوم تغییر می‌یابند. نظم با توجه به توزیع ارزش‌ها و توانمندی‌ها که کاملاً سیال هستند، شکل می‌گیرد. کیفیت روابط بین بازیگران در صحنه گیتی به شدت متکی است به ظرفیت‌های تک‌تک بازیگران در تمامی حیطه‌ها و درکی که از آن ظرفیت‌ها وجود دارد. ماهیت پدیده‌ها و حوادث و تعدد و کثرت آنها نقش کلیدی در بر داشت و درکی که از روابط بین‌الملل دارد، بازی می‌کنند. ضرورت است که علل جنگ اولویت‌بندی شوند. عوامل شکل‌دهنده شرایط صلح، برجسته شوند. آیا مفهوم حاکمیت در شکل وستفالی در زادگاه آن و سرزمین‌های فرای اروپا به یکسان وجود دارد؟ قدرت در عصر کنونی چه ماهیتی دارد؟ چرا جایگاه بازیگران با توجه به تحولات تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به شدت غیرثابت است؟ نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به چه نحوی است؟ سطح و حجم وابستگی‌ها و حساسیت‌های بازیگران در رابطه با این وابستگی‌ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟ تمایز بین سیاست‌های داخلی و خارجی و اصولاً در محیط درونی و بیرونی از اعتبار برخوردار است یا اینکه باید آن را همچنان برجسته یافت؟

درکی که از روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد و برخاسته از این نکات و جنبه‌ها است، برخلاف قلمرو سنت فلسفی که هنجارها، حیات‌بخش ارزیابی‌ها و چهارچوب‌ها هستند. برای اینکه بتوان چهارچوبی قابل قبول برای روابط بین‌الملل

ترسیم ساخت، در ابتدا باید به این نکته تصدیق داشت که در طول تاریخ تاکنون نقض نظم جدا از اینکه ماهیت آن چه است و چه ارزش‌هایی مبانی آن را حیات می‌دهند، ضرورتاً منجر به تنبیه نمی‌شوند. تحقق تنبیه یا نبود وجود تنبیه، بستگی فراوان به جایگاه بازیگر در صحنه جهانی، نوع متحدین و تعداد آنان و علت نقض نظم دارد. این به معنای آن است که در گستره گیتی همچنان برتری¹ مطرح است و دارای بازتاب است (Huntington, 1993: 63). برتری عمق و گستره امنیت را برای بازیگر فزون‌تر می‌سازد. هرچند که به تبع برتری امکان وسیع‌تری برای حیات یافتن خطرات حیات می‌یابد که در صورت نبود برتری که جایگاه را ارتقا می‌دهد، محققاً ضرورتی برای شکل‌گیری نمی‌یافتند، اما پیامدهای مثبت برتری در یک جمع‌بندی کلی قابل‌توجه‌تر هستند. جدا از اینکه چه ارزش‌هایی در صحنه گیتی مقبولیت دارند و چه هنجارهایی چهارچوب‌های رفتاری را حیات می‌دهد و بدون اینکه خصلت اصول و رویه‌های بنیان‌ساز نهادها مطرح شوند، این نکته محرز است که جایگاه بازیگران در میزان هزینه‌هایی که آنان برای تحقق اهداف خود تقبل می‌کنند، تنوع ابزارها و روش‌هایی که آنان برای رسیدن به خواست‌های خود در برابر می‌یابند، حدود پذیرشی که واحدهای مستقر در گستره گیتی در برابر ضرورت دستیابی بازیگر به اولویت‌ها قائل هستند و هزینه‌هایی که بازیگر باید برای عدم تحقق سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها بپردازد، اهمیت کلیدی می‌یابند. با توجه به این واقعیات است که انتقال قدرت² از سوی بازیگر برتر به بازیگر در حال صعود به سهولت قابل قبول و قابل پذیرش نیست (Lemke, 1996: 10-204).

با وجود تغییرات مداوم در توزیع ارزش‌ها و توانمندی‌ها ملاحظه می‌شود که چرا بازیگران افزایش ظرفیت‌ها را مطلوب می‌یابند. جایگاه پیامدهای تقویت‌کننده امنیت در ابعاد متفاوت آن را به صحنه می‌آورد. امنیت جدا از اینکه ماهیت همکاری محور یا رقابتی محور را داشته باشد، بدون استثنا الزام کلیدی برای تمامی بازیگران است. بازیگر چه سیاست‌های ثبات‌گرا را پیشه کند و چه خط‌مشی‌های ثبات‌زدا را سرمشق خود قرار دهد، تماماً در چهارچوب حیات دادن به امنیت

1. Primacy

2. Power Transition

مورد نظر گام بر می‌دارد. نیروهای مادی و معنایی به این جهت به توجه می‌آیند که امنیت را به عنوان برجسته‌ترین کالا امکان تحقق می‌دهند. تفاوتی ندارد که خصلت ظرفیت‌های یک بازیگر خوش‌خیم¹ است (Mastanduno, 1997: 44-98) یا اینکه از دید دیگر بازیگران تهدیدکننده ترسیم شود؛ این ظرفیت‌ها هستند که جایگاه یک بازیگر را تعیین می‌کنند. میزان ضربه‌پذیری بازیگر کاملاً در گرو جایگاه او است. اینکه قدرت مانور بازیگر در چه حد و حدودی است، رابطه مستقیم با جایگاه او دارد. اغماض در خصوص نادیده‌انگاری هنجارها و اصول حاکم بر روابط بازیگران و اجماع نظر در رابطه با ضرورت محدودیت ایجاد کردن برای تعامل بازیگر در صحنه جهانی، باید بازتاب مستقیم جایگاه در نظر گرفته شود؛ پس به راحتی می‌توان قبول کرد و بیان داشت که «آنچه سیاست است و تحت این عنوان مطرح می‌شود» (Booth, 1996: 111)، بستگی کامل به مفهوم و واقعیت جایگاه بازیگر دارد. باید جایگاه یک پیامد و یک تولید در نظر گرفته شود که برخاسته از کیفیت و تعدد ظرفیت‌های در اختیار بازیگر است. جایگاه دارای ماهیت حاصل جمع جبری صفر نیست. به عبارت دیگر هر زمان که جایگاه یک بازیگر ارتقا یابد، به معنای کاهش جایگاه دیگر بازیگران نمی‌باشد؛ چون جایگاه بازیگران برآمده از مؤلفه‌های داخلی و معادلات بین‌المللی است.

جایگاه بازیگر در صحنه جهانی به ضرورت بازتاب کیفیت حیات داخلی و برآمده از توانایی‌های او در رابطه و در مقام مقایسه با دیگر بازیگران است. بنیان‌های داخلی بلوک‌های اصلی هویت بازیگر را به وجود می‌آورند. هویت دارای ویژگی غیرثابت است؛ چون هویت هر بازیگر در فرایند ارتباط با دیگر بازیگران متحول می‌شود. هویت هر بازیگر در رابطه با روابط با دیگر بازیگران قوام می‌یابد و تداوم می‌یابد. ویژگی‌های ارزشی، اصول نظم‌دهنده تعاملات اجتماعی، سطح توسعه اقتصادی، ماهیت ساختار سیاسی، نوع سیستم تصمیم‌گیری و دیگر مقوله‌ها هستند که نقش تعیین‌کننده در حیات دادن به کیفیت حیات داخلی دارند. مؤلفه‌های داخلی بدین سبب نقش تعیین‌کننده در قوام دادن به جایگاه بازیگر ایفا می‌کنند؛ از این رو است که برای امنیت، بُعدی داخلی هم تصویر می‌شود. کسوت داخلی است که

1. Benign

هویت را سامان می‌دهد و آن را به صحنه می‌آورد. به همین روی است که مفهوم از هویت امنیتی¹ به کار گرفته می‌شود (Wohlforth, 1999: 31).

اینکه بازیگران چه انجام می‌دهند و اینکه آنان چگونه با یکدیگر بده‌وبستان انجام می‌دهند و اینکه بازیگران در چهارچوب چه معیارهایی اختلافات را مدیریت می‌کنند یا فیصله می‌دهند، وابستگی مستقیم با نظم حاکم دارد. همان‌طور که توضیح داده شد، جایگاه نقشی قاطع در امکان‌دهی دستیابی به اهداف بازی می‌کند؛ پس آن شکل از روابط بین‌الملل مطلوب برای هر بازیگر خواهد بود که برجسته‌ترین و رفیع‌ترین جایگاه را حیات دهد.

به همین سبب واضح است که شکلی از روابط بین‌الملل ترسیم می‌شود که فرصت و امکان جایگاه بالا را به وجود می‌آورد. بازیگران به‌تمامی ابزار و ظرفیت‌های در اختیار متوسل می‌شوند تا جایگاه خود را متمایز سازند. به همین روی است که در زمره قدرت‌های بزرگ قرار گرفتن، در صورتی که امکان آن فراهم باشد یک الزام می‌شود. اقدامات بازیگران در صحنه جهانی غالباً در این راستا انجام می‌شود که چهارچوبی باشد برای آنکه آنان خود را برجسته سازند؛ پس وقتی هندوستان در سال 1998 اقدام به انجام آزمایش هسته‌ای کرد، در واقع درصدد این بود که «اعلام کند جایگاهش در سیستم بین‌الملل دیگر قابل پذیرش و قابل قبول نیست و ضرورت است که این جایگاه از طریق همراهی با هندوستان تعدیل شود» (Nayar and Paul, 2003: 231). اگر به نظر بازیگر، روابط بین‌الملل در شکل مطلوب، آن است که رفیع‌ترین جایگاه را در اختیار قرار می‌دهد، به همین ترتیب هم روابط بین‌الملل مطلوب از نظر بازیگر آن است که نظم مبتنی بر ارزش‌های مورد نظر او را مشروعیت ببخشد. رفتارها در چهارچوب نظم مستقر مشروعیت، کسب می‌کنند. هویت‌ها در بطن نظم مستقر فرصت تداوم یا تهدید موجودیتی را تجربه می‌کنند. هر نوع نظامی ارزش‌های خاص خود را برجسته می‌کند و پذیرش آنها را به‌وسیله بازیگران پاداش می‌دهد و هرگونه چالش ارزش‌های مطلوب نظر نظم را تنبیه می‌کند. هر نظامی اهداف و شیوه‌های خاصی را مطلوب قلمداد می‌کند. هر نظامی مبانی هویتی و ارزشی مختص به

1. Security identity

خود را دارد و نوع خاصی از رفتارها را تشویق می‌کند. به همین روی پرواضح است که علل و اثرات در رابطه با ماهیت نظم مستقر، متفاوت جلوه کنند. هدف غایی نظم مستقر این است که فزون‌ترین ثبات را که خواست مطرح‌ترین بازیگر است به وجود آورد. اگر هم ضرورت برای خدشه‌دار ساختن ثبات مشروعیت یابد، آن هم به این خاطر است که بازیگر مسلط در بطن نظم آن را در چهارچوب ترجیحات خود یافته است. با توجه به این نکته است که هر نظامی قاعدتاً در راستای نیازهای خود می‌باید که جنگ در هر سه شکل آن را یا جلوگیری کند یا اینکه آنها را مدیریت کند. «جنگ بین دولت‌ها، درون دولت‌ها و بین دولت‌ها و بازیگران نظامی غیر دولتی سه نوع غالب جنگ‌ها هستند» (Hirst, 2002: 341).

به دنبال شکل‌گیری روابط بین‌الملل در شکل مدرن آن مواجه با دو شکل متفاوت از نظم بین‌الملل شده‌ایم. در طی این دوران نظم از دو جنس متفاوت را شاهد بوده‌ایم. هرچند که تقسیم‌بندی کاملاً متمایز شاید سخت باشد، اما می‌توان از دو نظم متمایز صحبت کرد. هر نظامی ارزش‌های خاص خود یا پیش‌فرض‌های مختص به خود و دلایل متفاوت برای پاسخ دادن به علل جنگ و صلح را به صحنه آورده است. در بطن هر نوع نظم اولویت برای شکل دادن به امنیت به شکل خاصی از نیروها اعطا می‌شود. ظرفیت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک اولویت متفاوت را در چهارچوب نظم‌های مختلف به دست می‌آورند. با توجه به اینکه هنوز در قلمرو سیستم بین‌الملل بازیگران به تعامل می‌پردازند و جامعه بین‌الملل در گستره جهانی هنوز شکل نگرفته است، به تمایز بین سیستم بین‌الملل و جامعه بین‌الملل باید توجه کرد (Buzan, 1993: 327).

در چهارچوب دو نحله فکری هابزی و کانتی می‌توان چهار نوع شیوه حیات دادن به نظم را در صحنه سیستم بین‌الملل تشخیص داد. نظم مبتنی بر هژمونی، امنیت را مطلق فرض می‌کند و خواهان انباشت حداکثر ظرفیت‌ها برای کسب بالاترین میزان امنیت است. نظم مبتنی بر هژمونی سخت حاصل می‌شود و اگر هم تحقق یابد، مدت زمان دوام و بقای آن محققاً کوتاه خواهد بود. در عصر مدرن دوران پس از فروپاشی شوروی را باید نزدیک‌ترین به نظم مبتنی بر

هژمونی یافت (Brooks and Wohlforth, 2008).

نوع دیگر نظم را باید نظم مبتنی بر توازن قوا یافت. این شیوه برقراری نظم در مقطع وسیع‌تری از تاریخ روابط بین‌الملل حاکمیت داشته است. اینکه چرا توازن می‌شود، محققاً اتفاق نظر در بین نظریه‌پردازان وجود دارد، اما اینکه توازن اتوماتیک است یا در چهارچوب عزم بازیگران شکل می‌گیرد، اجماع نظر وجود ندارد. توازن قوا به ضرورت اینکه خطر موجودیتی را شکل نمی‌دهد، برای بازیگران در مقام مقایسه با هژمونی که یک بازیگر را در جایگاه به‌شدت تهدیدکننده‌ای قرار می‌دهد، قابل قبول‌تر است (Layne, 1993: 6-7).

نظم مبتنی بر کنسرت قدرت‌های بزرگ که در برگیرنده ائتلاف قدرت‌های مطرح است، دوران اوج خود را در قرن نوزدهم اروپا تجربه کرد. برای حیات دادن به چنین شیوه‌ای از نظم، نیاز مبرم به این درک است که هزینه‌های ایجاد نظم فزاینده است و گریزی جز ائتلاف وجود ندارد (Rosecrance, 2001). در شرایطی که یکی از بازیگران مطرح شیوه‌های انقلابی را اختیار کند، ضرورت فراوانی برای دیگر بازیگران مطرح شکل می‌گیرد که برای بقای خود و حفظ جایگاه در سیستم به متصل کردن نیروها پردازند و شکل جمعی مدیریت جهان را دنبال کنند.

شیوه دیگر برقراری نظم توجه را معطوف به سیستم نهادها می‌سازد. بر اساس منطق حاکم بر این نوع نظم، نهادهای بین‌المللی از این خاصیت برخوردار هستند که آرام‌کننده¹ شرایط و روابط بین بازیگران باشند (Ikenberry, 2001).

لیبرال‌ها تأکید فزاینده‌ای بر این دو شکل حیات دادن نظم دارند؛ درحالی‌که واقع‌گرایان نگاه را متوجه دو شیوه اولی می‌سازند. هریک از این شیوه‌ها متناسب با ارزش‌ها و خواست‌های بعضی از بازیگران است؛ پس اینکه کدامین شیوه تحقق نظم دنبال شود بستگی مستقیم به الزامات امنیتی بازیگران دارد.

اینکه روابط بین‌الملل مطلوب چه است، نیازمند این است که بازیگر مشخص کند چه شیوه برقراری نظم را مطابق نیازهای دوگانه امنیتی خود، یعنی امنیت فیزیکی و امنیت هویتی می‌یابد. بازیگر باید توجه کند که چه نوع نظمی

1. Mitigate

کمترین هزینه را برای تحقق هدف‌های امنیتی به وجود می‌آورند. نظم‌ی باید پذیرفته شود که قدرت مانور فزاینده را برای بازیگر به وجود می‌آورد. در رابطه با این دو مؤلفه است که روابط بین‌الملل مطلوب شکل می‌گیرد. بازیگری که دنبال روابط بین‌الملل مطلوب است، می‌بایستی توجه کند که جایگاه رفیع و نظم مبتنی بر ارزش‌ها را برای خود بیابد. برای بازیگر، روابط بین‌الملل مطلوب از یک سو متجلی‌کننده ارزش‌هایش به عنوان معیار مشروعیت‌بخش به رفتارها و افکار در سطح سیستم است و از سویی دیگر جایگاه متناسب با توانمندی‌ها و ظرفیت‌های مادی و معنایی را برایش رقم می‌زند. روابط بین‌الملل مطلوب در خلأ حیات نمی‌یابند، بلکه بازتاب مستقیم ارزش‌ها و جایگاه موردنظر هستند. هر بازیگری با توجه به منظومه ارزشی و با در نظر گرفتن توانمندی‌ها است که به تعریف روابط بین‌الملل مطلوب اقدام می‌کند. در صورتی که به این دو کیفیت توجه شود، امکان تحقق روابط بین‌الملل مطلوب است. اگر تنها با توجه به ارزش‌ها تلاش شود که روابط بین‌الملل موردتوجه حیات یابد، محققاً پیامدی جز شکست حاصل نخواهد شد. تک‌بعدی بودن حرکت به سوی روابط بین‌الملل مطلوب به جهت اینکه خصلتی هنجاری می‌یابد راه به جایی نمی‌برد، اما اگر تلاش برای شکل دادن به روابط بین‌الملل مطلوب متناسب با ارزش‌ها و توانمندی‌ها و به عبارت دیگر ظرفیت‌های مادی و معنایی باشد، تحقق خواست امکان‌پذیر می‌شود و ماهیت فلسفی نمی‌یابد.

نتیجه‌گیری

تحلیل ساختاری از روابط بین‌الملل توجه را معطوف به الگوهای توزیع قدرت در سطح سیستم می‌کند. در بطن چنین منطقی، پرواضح است که حیات یافتن امنیت ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با حجم توانمندی‌ها پیدا می‌کند. تأکید متوجه قدرت‌های مادی و به عبارت دیگر توانمندی‌های نظامی و اقتصادی می‌شود. در یک چهارچوب معطوف به کارگزار نگاه متوجه هویت می‌شود. در بطن چنین قالبی آنچه امنیت محسوب می‌شود، ماهیت اجتماعی پیدا می‌کند. در چنین حالتی در بستر روابط بین‌الملل بازیگران است که هویت حیات می‌یابد و ماهیت بین‌الذهانی

پیدا می‌کند. امنیت در هر دو بُعد آن، یعنی جنبه فیزیکی و جنبه هویتی آن در هر چهارچوب تحلیلی محققاً بالاترین ارزش محسوب می‌شود. در حیطه ساختاری جایگاه بازیگر در سطح سیستم معیار، وجود یا نبود وجود امنیت و میزان آن است. در قلمرو تکوین‌گرایانه ماهیت و کیفیت بین‌الذهانی آن است که تعیین‌کننده این ارزش است.

کتابنامه

- Booth, K. (1996). "Security and Self: Reflections of a fallen Realist", in k. Rcause and M. Williams, eds. *Critical Security studies: concepts and cases*, London: UCL Press.
- Brooks, Stephen G. and William C. Wohlforth (2008). *World of Balanced International Relations and the challenge of American Primacy*, Princeton: Princeton university press.
- Buzan, Barry (1984). "Peace, Power and Security: Contending concepts in study of International Relations", *Journal of Peace Research*, Vol. 21, No. 2.
- _____ (1993). "From International system to International society: structural Realism and Regime Theory Meet the English school", *International organization*, vol. 47, No. 3.
- Desseler, David (1915). "What is at stake in the Agent - structure Debate", *International organization*, Vol. 43. No. 3.
- Halliday, Fred (2009). "International Relations in a post - hegemonic age", *International Affairs*, Vol. 85, No. 1.
- Hirst, Paul Q. (2002). "Another century of conflict? War and the international system in 21st century", *International Relations*, vol. 16.
- Huizinga, Johan (1973). "The idea of History", in Fritz Stern. ed. *The Variety of History: From Voltaire to the Present*, New York: Vintage Books.
- Huntington, Samuel P. 1993. "Why International Primacy Matters" *International Security*, vol. 17, No. 4.
- Ikenberry, G. John. (2001). *After victory, Institution, strategic Restraint and the Building of order After Major wars*. Princeton: Princeton University Press.
- Jeffrey, Alexander (1988). *Action and its Environment: Toward a New Synthesis*, New York: Columbia University Press.
- Keohane, Robert O. (1988). "International Institutions: Two Approaches", *International*

- studies Quarterly*, Vol. 32, No.4.
- Krauthammer, Charles (2002-03). "The Unipolar Moment Revisited", *The National Interest*, No. 60.
- Layne, Christopher (1993). "the unipolar Illusion: why New Great Powers will Arise", *International security*, vol. 17, No.4.
- _____ (2006). "The Unipolar Illusion Revisited", *International Security*, Vol. 31, No.2.
- Lemke, Douglas (1996). "Continuity of History: Power Transition Theory and the End of the cold war", *journal of Peace Research*, vol. 34, No.1.
- Mastanduno, Michael (1996). "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S Grand Strategy after the cold war", *international Security*, vol. 21. No.4.
- Nayar, Baldev Raj and T.V.Paul (2003). *India and the world order for a Major Power status*, Cambridge: Cambridge University press.
- Newman, Edward (2001). "Human Security and Constructivism", *International Studies Quarterly*, Vol.2. No.1.
- Nuruzzaman, Mohammed (2008). "Liberal Institutionalism and Cooperation After 11 September", *International Studies*, Vol. 43, No.3.
- Owen, John M. (1994). "How Liberalism Produced Democratic Peace", *international Security*, Vol. 19, No.2.
- Rosecrance, Richard, ed. (2001). *the New Great power coalition toward world concert of Nations*, Lanham, Md: Rowman and Littlefield.
- Tajfel, Henry (1981). *Human Groups and Social Categories: Studies in Social Psychology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Thies, Cameron G. (2004). "Are Two Theories Better than one? A Constructivist Model of the Neorealist and Neoliberal Debate", *International Political Science Review*, Vol.25, No.2.
- Walker, R.B.J.ed. (1984). *Culture, Ideology, and world order*. Boulder, Colo: Westview Press.
- Walt, Stephen M. (2005). *Taming American Power: Th Global Response to U.S. Primacy*, New York: W.W. Norton.
- Waltz, Kenneth N. (1969). *Theoly of International Relations*, Reading, Mass: Addison - Wesley.
- _____ (1986). "Refelection on Theory of International Politics: A Response to My Critics" in Robert O.Keohane. ed. *Neorealism and its Critics*, New York:

Columbia University Press.

_____ (2000). "structural Realism After the Cold War", *International Security*,
Vol. 25, No.1.

Wohlforth, William C. (1999). "the stability of a unipolar world", *International security*,
vol. 24, No.1.

